

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال ششم، بهار ۱۳۹۳، شماره مسلسل ۱۹

معنای زندگی؛

نگاهی به نظریه‌های اندیشمندان غربی و

بازخوانی اندیشه‌ی والای امیرمؤمنان علی علیه السلام

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۲/۱۲ تاریخ تأیید: ۹۳/۰۵/۱۷

محمود پاکیزه*

آن چیزی که زندگی را معنادار می‌کند کدام است؟ فلسفه‌ی حیات چیست؟ رابطه‌ی هدف از زندگی و معنای زندگی چگونه تبیین می‌گردد؟ امام علی علیه السلام که مسیر پرفراز و نشیب زندگی را با پیروزی طی کرده است، چگونه به این سوالات پاسخ می‌دهد؟ شوق امام علی علیه السلام به مقوله‌ی مرگ چگونه با معناداری زندگی در نگاه او سازگار است؟

این نوشتار در پی آن است که پس از مفهوم‌شناسی مختصر، ضمن تبیین نسبت هدف زندگی با معنای زندگی و اشاره‌ای اجمالی به نظریات اندیشمندان غربی در باب معناداری زندگی، مراد امیرمؤمنان علیه السلام را در نگاه به سطح والای حیات، با وفاداری به اصل معناداری زندگی و در پرتو خدااباوری، نشان دهد و روشن کند که زندگی تنها در راستای طرح هدفمند آفرینش، که طرحی الهی است، معنا پیدا می‌کند تا حدی که شوق به مرگ نیز جزئی از زندگی می‌گردد.

واژگان کلیدی: حضرت علی علیه السلام، معناداری زندگی، خدااباوری، مرگ، دنیا،

آخرت، حیات.

* استادیار پژوهشگاه امام صادق علیه السلام.

درآمد

گرچه ارتباط ناگسستنی انسان با حقیقت حیات مورد توجه همواره اندیشمندان بوده است و آنان، برخی بر اساس تفکر مابعدالطبیعی و گروهی بر مبنای طبیعت‌باوری، بارها به تفسیر و ارزیابی زندگی پرداخته‌اند، اما شیوع پرسش از «معنای زندگی»^۱ در عصر کنونی واقعیتی انکارناپذیر است.

در جهان امروز که یأس و بی‌معنایی بر روح و جان انسان متمدن و گسترده زندگی‌اش رسوخ کرده و حس زجرآور تردید و پوچ‌انگاری بالای جان آدمی شده است، ضرورت انکارناپذیر تبیین و شناسایی معنای زندگی – آنهم از آستان مردان بزرگ میدان زندگی و در قیاس با تفکرات نواندیشان امروز – و نیز واکاوی دوباره‌ی خاستگاه معنابخشی به حیات بشری بیش از پیش خود را نشان می‌دهد.

استیس از جمله اندیشمندانی است که سلطه و سیطره‌ی روند علمی [در اثر روی برتافتن از علل غاییⁱⁱ و، در پی آن، زوال ایمان] را سببی مهم در بروز حس بی‌معنایی در زندگی بشر متمدن می‌داند. (استیس، ۱۳۸۲: ۱۱۱) کامیابی‌های تماشایی و شتابنده‌ی علم جدید، رویکرد تجربی دانشمندان عصر تکنولوژی، کشف زوایای پنهان هستی و بهبود زندگی مادی بشر سبب شد تا پرداخت علل فاعلی پدیده‌ها تنها سکوی پرش به سوی آرمان‌ها تلقی گردد و تبیین پدیده‌ها بر اساس علل غایی به بوتۀ فراموشی سپرده شود. «[در دوران جدید] هیچ فیزیکدانی ارائه‌ی تبیینات غایی از پدیده‌ها را به مخیله‌ی خود خطور نمی‌دهد. این امر ضرورتاً به این سبب نیست که او وجود هدف را در رویدادها انکار می‌کند، بلکه آنها بیرون از

i. Meaning of life.

ii. علت غایی همان علتی است که برای آن شیء ساخته می‌شود. (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۱۵/۱)

علم او قرار می‌گیرند. کار او تبیینات علی یا ماشین‌انگارانه است. (همان: ۴۳)

بدین ترتیب، این پیش‌فرض که جایگاه هر موجودی در یک نظم کلی و طرح کیهانی مشخص می‌شود - پیش‌فرضی که دین در اختیار انسان نهاد - برای انسان معاصر پذیرفتنی نیست، هرچند چنین انکاری منجر به معضل بی‌معنایی شود. آنگاه، انسان متمدن در تلاش است تا برای برون‌رفت از معضل بی‌معنایی، اهداف پراکنده‌ای - چون ثروت، شهرت، هنر و علم - را ارائه کند، تا خود را به لذات گذرا دلخوش دارد. با این حال و به دور از سایه تردید، هرگاه انسان اندکی درنگ کند، اضطراب ناشی از پوچی و بی‌معنایی، همسان با اضطراب ناشی از مرگ، او را دربرخواهد گرفت، اضطرابی که با از دست دادن گره‌گاهی معنوی رخ داده است و تنها با پیوندی معنوی به آرامش بدل خواهد شد.

نمونه باشکوه نگرشی معنادار به حقیقت زندگی و زندگی حقیقی - که می‌تواند راهنمای اندیشه انسان معاصر به سمت آرامش باشد - دیدگاه‌ها و عملکردهای امیرمؤمنان علی علیه السلام است. تلاش برای رهایی از محدودیت‌هایی مانند خودکم‌بینی و خودبزرگ‌بینی، که مانع از حرکت تکاملی انسان می‌گردد، از جمله درس‌های مکتب آن بزرگمرد تاریخ است. امیرمؤمنان علیه السلام نه تحت تأثیر جریان‌ات بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دچار افسردگی و گوشه‌گیری شد و نه در ندامت مردم و روی آوردن به سوی خود دچار خودبزرگ‌بینی، بلکه در هر دو وضعیت حضور خدا را فراموش نکرد. اوست که نه دنیا با همه جلوه‌های دلفریب و لذایذ و امتیازات و قدرت‌ها توانسته او را بفریبد و نه شکست‌ها و ناگواری‌ها او را ترسانده، زبون‌ساخته و ناامید کرده است.^۱ امیرمؤمنان علیه السلام با چشمی به دنیا

۱. حضرت علی علیه السلام فرمود: «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ»؛ مرگ

می‌نگرد که دنیا به آن سزاوار است.^۱ پس، به دنیا خطاب می‌فرماید: «يَا دُنْيَا غُرِّيْ دِيْكَرِيْ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۱۱۰؛ مجلسی [علامه]، ۱۴۰۴: ۳۴/۳۵۱)؛ ای دنیا، برو دیگران را فریب بده. حیات حکیمانه و عارفانه مولای متقیان نشان می‌دهد که عملکرد درست در عرصه زندگی بر پایه خداباوری و ایمان‌گرایی مفاهیم زیبایی چون معنویت، مُدارا، قناعت و عبودیت را وارد زندگی معمولی انسان می‌کند و موجب معناداری و جذابیت زندگی می‌گردد.

نوشتار حاضر در نظر دارد تا، پس از مفهوم‌شناسی، در بدو امر رابطه میان «معنای زندگی» و «هدف از زندگی» را بیان کند و نشان دهد که این دو مقوله‌هایی متفاوت ولی مرتبط با هم هستند و آنگاه چشم‌اندازی از نظریه‌های دانشمندان غربی که بر مبنای اومانیزم یا سکولاریسم چیده شده ارائه کند. سپس، سخنان امیرمؤمنان علیه السلام در وصف زندگی بازخوانی خواهد شد.

مسئله این مقاله این است: در عصر بحران معنا و در روزگاری که برخی بر این باورند که زندگی ارزش زیستن ندارد، چگونه می‌توان برای زندگی معنایی درخور یافت؟

مفهوم‌شناسی

۱. حیات

صورت ظاهری حیات، یعنی حیات در نگاه زیست‌شناسی، فعالیت پیوسته و

در زندگی توأم با شکست و زندگی در مرگ پیروزمندانه است. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۴۴/۳)

۱. «أَنَا كَابُ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا وَ قَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَ نَاطِرُهَا بِعَيْنِهَا»؛ من این دنیای فریبنده را به روی خودش انداختم [یعنی مغلوبش ساختم] و به اندازه خودش آن را شناختم [یعنی خواری و پستی دنیا را دریافتم] و به دنیا با چشمی می‌نگرم که شایسته آن است. (همان: ۱۲۵/۷)

منظم - شامل تغذیه، ارتباط و تکثیر - است که موجود زنده را در جهت تکامل عادی پیش می‌برد. (روویر، ۱۳۵۰: ۱۵) اگرچه این ویژگی افزون بر حیوانات در گیاهان حتی جلبک، باکتری و قارچ نیز وجود دارد، اما انگار کن که حیات حیوانی مثال برتری از حیات است، چراکه حیوان پیش از انجام هر کاری هم به فعل خود آگاهی دارد و هم هدف مورد نظر را درک می‌کند.

برای نمونه، اسب آنچه را قبل از این حس کرده یا آموخته به یاد می‌آورد، و صاحبش را می‌شناسد. دست‌کم، هر صبح که مادیان با صدای شیهه و کوبیدن سم بر کاه‌ها بیداری خود را به رُخ اسب‌چران می‌کشاند، فراموش نکرده است که خودش خودش است، همانی که دیروز بوده. اگر او هنوز تصویر صاحبش را به یاد دارد، مسیر خروج از اصطبل را می‌داند، آموخته‌های دیروز را به درستی بجا می‌آورد، شادمانی خود را از نوازش دستان آدمی با بستن چشمانش نشان می‌دهد و از کوبیده شدن سگک کفش صاحبش به تن خویش رنج می‌برد، بی‌تردید «خود» را در کشاکش زمان از یاد نبرده است. کارهای عجیب و تحلیل‌های ذهنی شگرف حیوان پایه‌های باور به مادی بودن حیات را می‌لرزاند: از زنبور که کندوی عسل را به شش ضلعی ترسیم می‌کند و عنکبوت که کارخانه نساجی به راه انداخته است، از وفای سگ و حیلۀ کلاغ، از دوست داشتن هر حیوانی فرزندش را و نخوردن شیر مربی‌اش را، و آنگاه فرار گوسفند از گرگ. اینها نمونه‌هایی بیش نیست اما اموری از این دست را به کدام مزاج یا طبیعت جسمانی می‌توان نسبت داد، جز فهم و شعور حیوانی؟

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که نگاه مادی صرف به حیات، حتی بنابر دیدگاه زیست‌شناختی، پسند عقل نیست؛ در موجود زنده، ویژگی‌هایی وجود دارد که در

موجود بی‌جان نیست: موجود زنده خاصیت محافظت بر ذات دارد و خود را با وضعیت محیط هماهنگ می‌کند، موجود زنده به گونه‌ای از پیش تعیین شده و تحت تأثیر عاملی درونی و شگرف مواد خارجی را به خود جذب می‌نماید، هدفدار و حسابگر است و خلاصه آنکه حیات نیروی ویژه و فعلیتی افزون بر ماده است که کارکردهایی فراتر از ماده دارد، هرچند این نیروی مرموز این کارکردها را در بستر ماده و در آمیزش با آن به سامان رساند.

در فلسفه اسلامی، حیات هر موجودی به طور عام عبارت است از منشأیت آثار آن موجود. (سجادی، ۱۳۷۵: ۳۰۴) این نوع از حیات در تمام موجودات حتی جمادات جاری است، برای نمونه، حیات زمین به سرسبزی آن است.

[در این نگرش] حیات انسانی عبارت است از دارا بودن انسان پدیده‌ای را که به وسیله آن حرکت می‌کند، احساس دارد، لذت می‌برد، درد می‌کشد، دانایی به دست می‌آورد، غرایزی را داراست، در جستجوی کمال است، عضوی از اجتماع می‌شود، حرکات جبری دارد و [حرکاتی] آزادانه. (جعفری، ۱۳۸۰: ۲۸)

در این تعریف فلسفی از حیات، افزون بر ویژگی‌های مشترک بین انسان و حیوان نظیر حرکت، احساس، دارا بودن غریزه و برخوردارگی از حرکات جبری، به ویژگی‌های اختصاصی انسان مانند کسب دانایی، جستجوی کمال، عضویت در اجتماع، آزادی و اختیار اشاره شده است. از دیدگاه علامه جعفری (ره) حیات پدیده‌ای شگفت‌انگیز و باشکوه است که فراوانی و در دسترس بودن مشاهده آن سبب شده تا ساده‌لوحان آن را پدیده‌ای معمولی تلقی کنند، پدیده‌ای در مقابل مرگ. سیر وجودی این افراد در سطح حیات جسمانی و زیست‌شناختی متوقف گشته، نتوانسته‌اند دروازه‌های افق‌های برتر حیات را به روی خود بگشایند. کسی

که در این حد از حیات متوقف شود به حیات انسانی دست نمی‌یابد. به همین جهت، در فرهنگ قرآنی از او با عنوان «میت» یاد شده است (رک. انعام: ۶۳؛ نمل: ۸۰)؛ اینان از حیات معنوی محروم هستند، حیاتی که کلید دستیابی به آن ایمان و عمل صالح است. (رک. همو، ۱۳۷۶: ۱/۱۵۶)

در این حال، اگر دل و جان را به پرواز درآوری، خواهی دانست که حیات در رتبه‌ای والاتر «حقیقتی است که در وجود انسانی، باعظمت‌ترین استعدادها، طبیعی و ماورای طبیعی را اداره می‌کند و آنها را به فعلیت می‌رساند و دارای گسترشی است به گسترش جهان هستی». بی‌مجالگی از تردید، انسان توان رسیدن به این چشمه از حیات (حیات طیبه) را داراست.

ب. معنای زندگی

«معنا» به مفهوم آنچه واژه یا ترکیب یا جمله بر آن دلالت دارد، و نیز به مفهوم منظور، مقصود، غایت، معنویت (انوری، ۱۳۸۱: ۷/۷۱۸۳؛ حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۲/۱۰) و نیز اهمیت و ارزش و اعتبار (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۵۹) آمده است. این واژه در تعبیر «معنای زندگی» بدین سبب به مفهوم هدف، غایت و مقصود گرفته می‌شود که در زندگی باید در طلب معنا، مطلوب و مقصدی فراتر از فرایند جاری زندگی بود، چنان‌که معنای الفاظ در ورای الفاظ جای دارند، نه در خود الفاظ.

از دیگر سو، در صورتی که «معنا» به مفهوم ارزش، اهمیت و اعتبار لحاظ شود، مفهوم این پرسش که «آیا زندگی معنا دارد؟» این است که آیا زندگی ارزش [زیستن] دارد یا ارزش [زیستن] ندارد.

شاید بتوان گفت رایج‌ترین مفهوم برای معنای زندگی همان هدفمندی است. بدین ترتیب، معنای زندگی توجیه بودن و زیستن است و معناداری به معنای

هدفداری است، هدفی عام و ارزشمند که قابل دفاع، توجیه‌پذیر، مستدل و عقل‌پسند باشد.

با بررسی آثاری که تاکنون در مورد معنای زندگی نگاشته شده است، می‌توان به نوعی طبقه‌بندی اصلی رسید: گاه نظریه‌پردازان معناداری زندگی این مسئله را در پرتو امری فراطبیعی لحاظ می‌کنند، در حالی که آن واقعیت فراطبیعی مؤلفه‌ای ضروری برای معنابخشی به زندگی است، و گاه آنان بر این باورند که وجود گونه‌های خاصی از زندگی در جهانی صرفاً مادی برای معناداری کافی است. زندگی معنادار در نظر گروه اول در گرو وجود خدا یا روح^۱ و نیز امکان ارتباط با آن دو است. دیدگاه فراطبیعت‌باور یقین دارد که تنها با مدد قابلیت‌ها و امکانات موجود در همین جهان نمی‌توان به معنای زندگی دست یافت، بلکه امری عینی و موجودی مقدس به آن معنا می‌بخشد. در مقابل، «برای یک طبیعت‌گرا، زندگی با معنا می‌تواند از شیوه‌های بودن و عمل کردن در این جهان، مطابق با آنچه علم می‌گوید، حاصل آید» (متز، ۱۳۸۲: ۲۶۷-۲۶۸) و ضرورتاً به وجود شرایط خاصی که فراطبیعت‌باوران مدعی‌اند نیازی نیست، بلکه برخی منتقدان نظریه‌ی خدامحور معتقدند محقق ساختن طرح خدا و باور به نظریه‌ی هدف الهی سبب نفی خیر محض و قدرت محض بودن خدا می‌شود و نمی‌تواند زندگی را معنادار کند. (برای توضیح بیشتر ر.ک. سلیمانی امیری، ۱۳۸۲)

بر اساس این تقسیم‌بندی، معنای زندگی در نظریه‌ی خدا‌باور به مفهوم هدف زندگی است و در نظریه‌ی طبیعت‌باور به مفهوم سازگاری با میل آدمی [در نظریه‌ی

۱. دیدگاه فراطبیعت‌باور به دو دسته خدامحور و روح‌محور تقسیم می‌شود. نوشتار حاضر با

تکیه بر نگرش خدامحوری تهیه شده است.

ذهن‌گرا] و ارزش زیستن داشتن [در نظریه عین‌گرا] است.

ارتباط «هدف از زندگی» با «معنای زندگی»

هدف از آفرینش و معنای زندگی دو مقوله‌ای است که انسان حقیقت‌جو در پی آگاهی یافتن از آن‌دو است. در مورد نسبت بین این دو مقوله باید گفت که مقوله «معنای زندگی» با «هدف آفرینش» متفاوت است، زیرا وقتی از هدف زندگی بحث می‌شود، نگرش انسان غایت‌شناختی است، یعنی آدمی در پاسخ به سؤال هدف از آفرینش در پی فلسفه حیات به عنوان علت غایی است. بدیهی است که غایت‌مندی نظام آفرینش امری عینی و مربوط به عالم خارج و مستقل از ذهنیت فرد نسبت به زندگی است، در حالی که معناداری زندگی امری مربوط به روان انسانی است و به نگرش انسان به زندگی وابستگی تمام دارد و برای آنکه زندگی فرد معنادار شود وی باید معنای زندگی را درک نماید. با این حال، این دو مسئله با یکدیگر ارتباط دارند، یعنی کشف هر امری به عنوان هدف آفرینش در عالم خارج در روان انسان اثر می‌گذارد و نگاه او را نسبت به زندگی به ساختار خاصی متصف می‌کند. ارتباط بین آن‌دو چنان شدت دارد که، از سویی، تفسیر درست یا نادرست از هستی و انسان و آگاهی نسبت به «هدف از آفرینش» زندگی را معنادار یا بی‌معنا می‌کند و، از سویی دیگر، نوع نگاه به مقوله زندگی انسان را برای انتخاب هدف خاصی برمی‌انگیزاند. با توجه به ارتباط این دو مقوله است که گاهی کسی که هدف را گم کرده است، معناداری زندگی را منکر می‌شود و گاهی شخصی با وجود درک مناسب از هدف، زندگی خود را در راستای آن قرار نمی‌دهد و به همین اندازه از معناداری زندگی دور می‌شود. (ربک.

سلیمانی امیری، ۱۳۸۲: ۱۴۳-۱۴۴؛ جعفری، ۱۳۷۶: ۱/۱۰

پس از مفهوم‌شناسی، سخن نخست آن است که تفکر در دو مقوله هدف زندگی و معنای زندگی امری ضروری است و آدمی را از بحث آن دو گریزی نیست؛ گرچه گاهی در جامعه با افرادی روبرو می‌شوی که هدفی در زندگی ندارند و زندگی را یک شوخی می‌دانند و در مواجهه با بحث معنای زندگی عینکی تیره می‌زنند تا چیزی جز توهمات خود را نبینند، اما این افراد غافل‌اند از آنکه خارستان عالم ماده خشن‌تر از آن است که خنده‌های شیرین آدمی را به اشک بدل نکند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد این خودباختگان لذایذ فرموده است:

فَبَيْنَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى الدُّنْيَا وَ تَضْحَكُ إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَفُولٍ إِذْ وَطِئَ الدَّهْرُ
بِهِ حَسَكَةً. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۱/۱۵۱)

در آن هنگام که در سایه عیش غفلت‌انگیز به دنیا می‌خندید و دنیا هم به او
لبخند می‌زد، ناگهان زمانه خار خود را در او فرو می‌برد.

راه‌های برون‌رفت از معضل بی‌معنایی

در گذرگاه تاریخ، هر فرد هشیاری که در پهنه تلاقی خطوط ماده و حیات برای کم‌ترین لحظات توانسته است «من» خود را از غوطه‌ور شدن در شادی و اندوه و کشش‌های ضروری حیات بالاتر بکشد و حیات را برای خود برنهد، فوراً سؤال از هدف و فلسفه زندگی برای او مطرح شده است. (جعفری، ۱۳۸۰: ۱۶) پاسخی که به این پرسش داده می‌شود بسیار مهم است، زیرا، افزون بر ارضای میل حقیقت‌طلبی، تعیین‌کننده روش زندگی است.

پاسخی سنتی که همچنان بر اندیشه فراطبیعت‌باوری سیطره دارد این است که معنا در زندگی ما از راه تحقق بخشیدن به هدفی که خداوند برای آدمی مقرر

کرده است حاصل می‌آید. این نگرش به سطح ژرف زندگی نظر دارد و به تنگناهای دردآور سطح رویین آن محدود نمی‌شود. در مقابل این نگاه، پاسخ‌هایی از سوی شیفتگان عصر مدرن ارائه شده است، پیشنهادهایی برای حضوری شاد و هدفمند در زندگی و برون‌رفت از بن‌بست پوچی و بی‌معنایی. برای نمونه، نیچه از اراده آهنین سخن می‌گوید و نجات انسان را به مبارزه قهرمانانه، که خواستِ قدرتمندان است، گره می‌زند. (ربک، موسوی، ۱۳۸۲: ۲۲۶-۲۲۸) کسانی چون راسل بازگشت به روحیه علمی را کلید حل مشکل شمرده‌اند. (استیس، ۱۳۸۲: ۱۱۹) والتر. تی. استیس که هدف کیهانی را توهم بزرگ می‌داند و بر رهایی از آن تأکید دارد، بالا بردن سطح فرهنگ و آموزش زندگی سعادت‌مندان و دلبستگی به توهم‌های کوچک سعادت‌زا (توهم عشق، قدرت، شهرت و ...) را تأمین‌کننده رضایت به زندگی می‌شناسد. (همان: ۱۲۱-۱۲۲) جیمز دبلیو. کری ارتباط بین انسان‌ها را، که در نقطه اوج خود واپسته به رسانه است، سبب معناداری زندگی می‌داند. (جمعی از مترجمان، ۱۳۸۸: ۹۳۶/۲)

در فضای دین‌گریز غرب، دیگر ندای انیشتاین و والتر واپس کف برای بازگشت به دامن دین ثمره‌ای ندارد و جمع دین‌داران نیز به پیشنهاداتی فراخور فضای فرهنگی غرب دست زده‌اند. محض نمونه، ویکتور فرانکل که بیماری روان‌رنجوری را بازتاب ناکامی در معنایابی می‌داند، معنادرمانی (لوگوتراپی) را به مدد گرفته است. او بر این باور است که «هر فردی دارای وظیفه و رسالتی ویژه در زندگی است که تنها خود او می‌تواند آن را تحقق بخشد، بدون تصور هرگونه جانشینی برای وی، زیرا زندگی قابل برگشت دوباره نیست.» (فاکر،

۱۳۷۷: ۷۹) بدین ترتیب، انسان خودِ فردی را به فراموشی سپرده، در خدمت یک آرمان قرار می‌گیرد. گرچه رگه‌ی باریکی از تعقیبِ هدفِ زندگی بر پایه‌ی تفکر دینی در سخنان فرانکل یهودی دیده می‌شود، ولی بی‌تردید این نگرش با رویکردی امانیستی سامان گرفته است. (رک. شرفی، ۱۳۸۴: ۲۹-۵۰)

گویی هر اشاره‌ای از ساحت متعال با دیواره‌ای نفوذناپذیر در ذهن غربی مواجه است که هر چیزی را به صورت غیرارادی به شیوه‌ی طبیعت‌گرایانه تفسیر می‌کند (رک. سجادی، ۱۳۸۵: ۲۳)، تا آنجا که به اعتقاد استیس، گرایش به دین حتی با ظهور دین جدید موفقیت‌آمیز نخواهد بود، زیرا شکاکیت انسانِ مدرن به تصویر خیالی جهانی که محکوم غایت است و رو به سوی خیر دارد ضربه‌ای جدی وارد کرده است. (استیس، ۱۳۸۲: ۱۱۸)

گیدنز سکولاریسم را جزء اساسی مدرنیته تلقی می‌کند. مدرنیته ترکیب پیچیده‌ای از فرایندهاست که البته جهانی‌شدن آشکارترین مرحله‌ی آن است. (4-6 *Giddens, 1994*) به باور رابرتسون و برخی دیگر اساسی‌ترین خصوصیت دنیای جدید درهم‌تنیدگی، فشردگی و سکولاریسم است. این ویژگی‌ها از تفکر لیبرالیسم یا سرمایه‌داری غرب نشئت می‌یابد. (19 *Friedman, 1994*) جریان تجدد و سکولاریسم آنچنان درهم‌تنیده است که به دشواری می‌توان تعیین کرد سکولاریسم منشأ تجدد شد یا تجدد هوای سکولاریسم را در غرب فراهم ساخته است.

برای خلاصه‌گیری از نظریات اندیشمندان درباره‌ی معنای زندگی، می‌توان آنها را به دسته‌ی کلی فراطبیعت‌باور و طبیعت‌باور تقسیم کرد.

۱. فراطبیعت‌باوران

این گروه کسانی هستند که ارتباط یک قلمرو روحانی را برای معناداری

زندگی ضروری می‌دانند و زندگی معنادار را در گرو وجود خدا یا روح و نیز امکان ارتباط انسان با این دو می‌دانند.

دیدگاه فراطبیعت‌باورانه به دو دیدگاه محض خدامحور و روح‌محور تقسیم می‌شود. نوشتار حاضر تنها به دیدگاه خدامحور ناظر است.

دیدگاه محض خدامحور معتقد است که ربط و نسبت خاص با خدا، آن‌گونه که خدا باوران می‌گویند، شرط لازم و کافی برای زندگی بامعناست. شاید بتوان از این نظریه به «نظریه هدف زندگی» یاد کرد. نظریه هدف الهی تفسیری خوشایند از سبب معنابخشی زندگی است. پسامد این نگاه جذاب به زندگی تعبیراتی مانند «برای دلیلی والا وجود داشتن» و «فایده زندگی» است. این نظریه - که با «ترادف معنا و هدف» هم‌خوانی دارد - نامزد مقبولی برای معنابخشی به زندگی ارائه می‌کند: یک موجود مقدس. با این حال، این نظریه مورد نقد جدی بسیاری واقع شده است. مهم‌ترین مانع بر پذیرش پیشنهاد هدف الهی این است که این نظریه سبب نفی خیر محض بودن، نفی قدرت مطلق بودن و نفی ابدیت خدا می‌شود.^۱

۲. طبیعت‌باوران

نظریات طبیعت‌گرا در پی آن هستند که ثابت کنند زندگی بدون باور به خدا هم معنادار است.

شاید بتوان این نظریات را در دو دسته کلی تقسیم کرد تا بازشناسی آنها آسان‌تر باشد:

۱. ذهن‌گرایی: این نظریه معناداری زندگی را وابسته به شخص می‌داند، بدین

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک. پایان‌نامه «معنای زندگی از نگاه امام علی (علیه السلام) با تأکید بر آراء

علامه جعفری»، علیرضا مکتب‌دار، قم: دانشگاه معارف اسلامی.

معنا که پرسش از معنادار بودن زندگی یا بی‌معنایی آن را به این پرسش برمی‌گرداند که آیا اجزای زندگی متعلق این یا آن میل انسان است یا نه. از میان جمعی که ذهن‌گرا هستند برخی معنای زندگی را مترادف با رضایتمندی از گزینش‌های خود و دلمشغولی به کارهای خود برمی‌شمارند و برخی دیگر خود گزینش، یعنی قبول غایات و تلاش برای تحقق آرمان‌ها، را برای معناداری زندگی اساسی می‌دانند. کسانی هم هستند که گویند جنبه‌ی معنادار زندگی مربوط به باورها است، به اینکه تا چه اندازه امری برای کسی مهم باشد. (رک. متر، ۱۳۸۲: ۲۷۹-۲۸۰)

۲. **عین‌گرایی:** اغلب آنها که امروزه در غرب در باب معنای زندگی قلم می‌زنند عین‌گرا هستند. برای نمونه، سوزان وولف بر این باور است که زندگی معنادار باید به صورتی فعال درگیر طرحی ارزشمند باشد. پس، اگر کسی به گونه‌ای فعال درگیر چیزی نباشد زندگی‌اش بی‌معنا است، هرچند کارهای باارزشی در زندگی انجام دهد، چنان‌که اگر کسی فعالانه درگیر کاری بی‌ارزش باشد، زندگی‌اش بی‌معنا است. (رک. همان: ۲۸۴-۲۸۵) و نیز ریچارد تیلور نمونه‌ی خوبی از عین‌گرایان طبیعت‌باوری است. او زندگی را تا اندازه‌ای معنادار می‌نماید که خلّاق باشد. در غیر این صورت، جز تکرار مدام نیست. به نظر تیلور، اموری مثل نقاشی، موسیقی و شعر سبب نوآوری است. شاید او کشف علمی را نیز در همین سطح بستاید. (همان: ۲۸۵)

مشکل اساسی فراروی طبیعت‌گرایان این است که در نظر آنها معیاری واحد برای معناداری زندگی ضرورت چندانی ندارد و، در نتیجه، هر کسی می‌تواند معنایی را برای خود تصویر کند که قابل توصیه به دیگری نباشد. از این پرسش

بگذریم که آیا اصولاً انواع مختلف معنا در زندگی ممکن است، نقد دیگری رخ می‌نمایاند: آنچه دیدگاه طبیعت‌گرا روشن می‌کند سطح رویین زندگی است، نه لایه‌های ژرف آن، لایه‌هایی که دین مدعی آن است. بی‌تردید، نمی‌توان از آنچه دین در عرصه زندگی ارائه می‌کند غافل ماند و به میل پرستش و تسلیم در برابر امر متعالی تن نداد.

معنای زندگی در نگاه مولا علی علیه السلام

۱. معناداری زندگی در پرتو خدا باوری

اگر کسی بر این باور باشد که موجودی فوق طبیعی جهان را با طرحی عظیم آفریده است و معتقد باشد که انسان بخشی از یک هدف بزرگ [یعنی در گستره نظام آفرینش] است، از منظری والاتر و دقیق‌تر به زندگی نگریسته است. با این نگاه، می‌توان کلام حضرت علی علیه السلام را درک کرد که فرمود:

وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطَيْتُ اَلْاَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِيْ نَمَلَةٍ
 اَسْئَلُهَا جَلْبَ شَعِيْرَةٍ مَّا فَعَلْتُهُ. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۴۵-۲۴۶)

سوگند به خدا، اگر همه کره زمین را با آنچه که زیر افلاک آن است به من بدهند که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای معصیت نمایم، چنین کاری را نخواهم کرد.

علامه جعفری (ره) در تفسیر این فراز از سخن امیرمؤمنان علیه السلام می‌نویسد:

آن‌هنگام که کل مجموعه حیات قیافه خود را به کسی نشان می‌دهد خود را مافوق هدف‌هایی که آدمیان از پاره‌پاره‌های حیات می‌جویند نمودار می‌سازد.

(جعفری، ۱۳۸۰: ۴۶)

درک این معنا به تأملی ژرف در دو مقوله‌ی خداباوری و حیات نیاز دارد.^۱ از این رو، ابتدا به تبیین خداباوری در نگاه امام علی علیه السلام پرداخته می‌شود و سپس زندگی در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام در دو آیینۀ نمایانگر آن تفسیر می‌گردد: اول، مرگ به عنوان مفهومی در ظاهر ناسازگار با زندگی و دوم، روش امام علی علیه السلام در زندگی.

۱-۱. خداباوری در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام: در بینش توحیدی، خدا سرچشمه‌ی همه‌ی

کمال‌ها و زیبایی‌ها و منشأ همه‌ی خوبی‌هاست. از این رو، بهترین کمال با انس به خدا نصیب انسان می‌شود. ایمان به خدا انسان را از درد و رنج تنهایی، ناامیدی و پوچی و از دل‌مشغولی زجرآور به مقوله‌ی «گریزناپذیری مرگ»، رهایی بخشیده، آرامشی شگرف نصیب فرد متدین می‌کند که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد. (رعد: ۲۸). به این ترتیب، خداباوری سرچشمه‌ی معناداری زندگی است.

نفس آدمی نیز مانند جسم غذای حیات می‌طلبد و حضرت علی علیه السلام معتقد است که توحید و خداشناسی موجب حیات نفس است.^۲ زندگی واقعی در شناخت پروردگار نهفته است. مولای متقیان علی علیه السلام خداشناسی و خداباوری را امری فطری می‌داند و می‌فرماید:

i. اگرچه برای درک حقیقی معنای زندگی در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام لازم است تا نسبت به تبیین مولای متقیان از انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و خداشناسی تأمل شود، اما پرداختن به این مقولات به صورت کامل از حد این نوشتار فراتر است. با این حال، سعی می‌شود تا جایی که حول محور اصلی مقاله باشد به بررسی برخی موضوعات، خصوصاً وجود خدا که ارتباط مستقیم با معناداری زندگی دارد، پرداخته شود.

ii. «التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ.» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۸۴)

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيََاءَهُ لَيْسَتْ أَدْوَاهُ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ
مَنْسِي نِعْمَتِهِ. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱/۱۱۳)

پس، [خداوند] رسولانش را در میانشان گمارد و پیامبرانش را پیاپی فرستاد
تا از آنها بخواهند حق میثاق فطرت را ادا کنند و نعمتی را که فراموششان شده
به یادشان آرند.

مخلوقات و نظم حاکم در عالم نیز، به عنوان آیات و نشانه‌های قدرت و علم او،
یادآور ناظم حکیمی‌اند که با تدبیر و هدف چنین ساختار منظمی را پدید آورده
است. این خداست که با نشانه‌های تدبیر که در آفریدگانش دیده می‌شود، بر
عقل‌ها آشکار شده است. (همان: ۱۰/۸۱) گویی در نگاه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وجود
خدا و آثار قدرت او چنان واضح در مقابل چشمان بشر خودنمایی می‌کند که
تردید در وجود خدا مایه شگفتی است.^۱ آنگاه، به فرزندان آدم خطاب کرده، می-
فرماید:

ای انسان آفریده شده و آراسته که در ارحام تاریک و پرده‌های بسیار محافظت شدی،
تو از گل خالصⁱⁱ شروع شدی و در قرارگاه استواری تا زمان معین جا داده
شدی؛ⁱⁱⁱ در شکم مادرت که چنین بودی مضطربانه حرکت داشتی نه سخنی را
پاسخ می‌گفتی و نه آوازی را می‌شنیدی. پس از قرارگاهت به سرایی بیرون انداخته
شدی که ندیده بودی و راه‌های منفعتش را نشناخته بودی. چه کسی تو را به مکیدن

i. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ»؛ در شگفتی از کسانی که

مخلوقات الهی را می‌بینند و در وجود خدا تردید می‌کنند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۸/۳۱۵)

ii. «سُلَالَةٌ مِنْ طِينٍ». (مؤمنون: ۱۲)

iii. «فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ سپس، آن را [از صلب پدر] به قرارگاه رحم

منتقل ساختیم تا مدتی معین و معلوم [در رحم بماند]. (مرسلات: ۲۱-۲۲)

غذا از پستان مادرت راهنمایی کرد و هنگام احتیاج محل طلب و خواست را نشانت داد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۵۷/۹)

آن حضرت علیه السلام در بیانات خود با ذکر موارد جزئی از نظم در آفرینش انسان (برای نمونه، رک. ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۹۱/۹۷)، طاووس (همان: ۹/۲۶۸)، ملخ (همان: ۱۳/۶۵-۶۶) و ... حتی مورچه (همان: ۱۳/۵۵-۵۶) آدمی را به تفکر در قدرت، علم و رحمت الهی وامی‌دارد.

به این ترتیب، اعتقاد به خدا امری واقعی در صحنه زندگی است که با تفکر و رجوع به فطرت خداجوی انسان کشف می‌شود، یعنی برای اینکه زندگی دارای معنا شود عقیده به خدا باور آدمی نشده است بلکه خداباوری - که عجین با سرشت آدمی است - انسان را به سوی معنای واقعی زندگی رهنمون می‌گردد.

نکته مهم در برداشت حضرت علی علیه السلام از خلقت عالم هدفمندی آن است که به هدفمندی زندگی منجر خواهد شد. موجودات منظم خود فاقد علم و آگاهی - اند. بنابراین، موجودی آگاه و باتدبیر آنها را به سمت غایتی خاص هدایت می‌کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در اشاره به هدفمندی طرح عالم فرمود:

وَمِنْهَا قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ وَ دَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ وَ وَجَّهَهُ لِرُجْئِهِ فَلَسَّمْ
يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۴۱۶/۶)

و از صفات خداوند است که برای هر چه آفرید، اندازه و مقداری معین کرد و آن را نیک استوار نمود و به لطف خویش منظم ساخت و به سوی کمال وجودش متوجه کرد تا از حد خود تجاوز نکند.

با این بیان و با توجه به رابطه هدف با معنا - که تبیین شد - روشن می‌شود که هدفمندی عالم نوعی معنابخشی به خلقت عالم است؛ پس، نیکوست اگر گفته شود: وقتی زندگی ما معنادار خواهد شد که با این طرح کلی و با این هدف

خلقت هماهنگ باشد. با این وجود، انسان موجود مختاری است که در پرتو لطف خداوند متعال با فراهم بودن همه زمینه‌ها در سیر تکاملی خویش حق انتخاب دارد و می‌تواند به هدف عالی کمال بیندیشد و معنای واقعی زندگی را درک کند یا آنکه خود را به هدف‌های سایه مشغول کند و، در عین بی‌معنایی واقعی زندگی، در جستجوی معنای ساختگی و آرامش توهمی باشد و در دنیایی از خیال‌پردازی‌ها به بحران بزرگ زندگی‌اش نیندیشد.

انسانی خداپاور چون حضرت علی علیه السلام زندگی بشر را در دامنه طرح کلی الهی می‌بیند و، براساس این تفسیر، سطح ساده زندگی را وسیله‌ای برای کسب درجات عالی آن می‌داند.

۲-۱. شوق به زندگی در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام: یک رویه مناسب برای فهم معنای زندگی از منظر امام علی علیه السلام توجه به روشی است که او در زندگی خویش پیش گرفته است، چراکه روش زندگی آدمی در دنیا تابعی از نگرش او نسبت به زندگی است. اگر دنیا در نگرش انسانی عرصه رقابت برای رشد و تعالی تلقی شود، آدمی به فراتر از زیستن طبیعی روی آورده، در انتخاب‌هایش حرمت نفس خویش را نگه می‌دارد. در انسان‌شناسی امیرمؤمنان علیه السلام به آدمی اجازه داده نمی‌شود تا برای رسیدن به لذت‌های طبیعی، دامن نفس خویش را به گناه آلوده کند. بر این اساس، حضرت علی علیه السلام فرمود:

أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ
عَوَضاً. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۶/۹۳)

نفس خود را از هرگونه پستی بازدار هرچند تو را به اهداف برساند، زیرا نمی‌توانی به اندازه آبرویی که از دست می‌رود، بهایی به دست آوری.

در منطق حضرت علی علیه السلام، زندگی بر پایه‌های خاصی استوار است که موجب معنابخشی به آن می‌گردد. به چند نمونه از این امور ساده ولی اساسی در زندگی، اشاره می‌شود:

- **عقل دین‌گرا نه دین‌گریز؛** «من، هرگاه صفتی از صفات نیک را در کسی مستحکم بیابم، او را به سبب داشتن همان صفت تحمل می‌کنم و از نبود سایر صفات نیک در او درمی‌گذرم، اما از دو ویژگی فقدان عقل و نبود دین نمی‌گذرم، چراکه جدایی از دین جدایی از امنیت است و هیچ زندگی همراه با ترس گوارا نیست و نبود عقل نبود زندگی است و با مردگان نتوان زیست.» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۶)

- **رضایت به تقدیر الهی؛** «گواراترین زندگی از آن کسی است که به آنچه خداوند نصیب او گردانیده است، راضی و خشنود باشد.» (همان: ۳۹۳)

- **مُدارا با مردم؛** «سلامت زندگی در مدارا و سازگاری با مردم است.» (همان: ۴۴۵) و «کسی که تغافل نکند و از بسیاری از امور چشم‌پوشی ننماید، زندگی‌اش تیره و دلگیر می‌شود.» (همان: ۴۵۱)

- **قناعت؛** «دلپذیرترین زندگی زندگانی بدون تکلف است.» (همان: ۴۷۸)

- **فایده‌رسانی به مردم؛** «بهترین زندگانی از آن کسی است که مردم با فضل و احسان او زندگی کنند.» (همان: ۳۷۶)

درک این نوع نگرش با نگاهی امکان‌پذیر است که زندگی را مقوله‌ای دوازده‌گانه و دارای دو سطح می‌داند؛ زندگی در یک سطح‌اش ارزش آلی دارد و وسیله برای رسیدن به هدفی بالاتر است و در سطحی دیگر ارزش هدفی دارد و از این لحاظ مورد توجه قرار می‌گیرد که رسیدن به آن مرتبه از حیات هدف آدمی است.

زندگی در سطح طبیعی که در اثر تماس با عوامل طبیعی دچار تحولات و فعالیت‌های دائمی مثل گرما، سرما، لذت، درد و ... می‌شود، وسیله‌ای است که از آن در جهت شکوفایی یا نابودی می‌توان استفاده کرد. به این ترتیب و در این سطح، زندگی خلاصه می‌شود به اینکه بدن موجود زنده برای مدتی معین مرکزی است که مواد خارجی لازم وارد آن می‌شود و موادی که برایش زاید است از آن خارج می‌گردد. اما سطح عمیق زندگی سطحی از زندگی است که تحت جاذبه حیات کلی، رو به رشد و کمال قرار می‌گیرد و خودش هدف زندگی است. (جعفری، ۱۳۷۶: ۹۱-۹۲)

این دو سطح زندگی به هم وابسته‌اند و البته اصالت با سطح عمیق زندگی است. برای نمونه، شخصی که دست به خودکشی می‌زند سطح مجاور طبیعت یعنی وسیله حرکت را از بین می‌برد. در نتیجه، حرکت و تکامل سطح عمیق زندگی اش نیز متوقف می‌شود. در این مثال، وابستگی یکی از دو سطح زندگی به دیگری واضح شده است اما این امر با اصالت زندگی و مطلق بودن آن منافاتی ندارد، چنان‌که انسان آگاه به ارزش زندگی، در راه آرمان بالاتر، دست از سطح طبیعی زندگی می‌کشد تا کمال و رشد سطح عمیق زندگی را کسب کند. چنین انسانی از «خود طبیعی» و وابسته به ماده بیرون می‌آید و جز خود را، یعنی خدای صاحب زندگی را، می‌بیند و سپس به سوی خلق برمی‌گردد، درحالی‌که هدف‌های سایه را از اهداف واقعی تشخیص می‌دهد. زیبایی دوستی، طلب ثروت و شهرت و دانش و ... و آزادی‌طلبی مزایای عالم طبیعت و سایه‌هایی در پی طبیعت آدمی هستند که شأنیت ندارند تا هدف قرار گیرند، بلکه هدف باید فراتر از غرایز آدمی باشد تا او را به سوی کمال برتر و تعالی بکشاند و مولوی چه زیبا سروده است:

موجِ خاکی، فکر و فهم و وهم ماست موجِ آبی، صحو و سکر است و بقاست رادمردان باعظمتی که طعم زندگی را چشیده‌اند این چنین هستند و امیرمؤمنان علی علیه السلام طلایه‌دار این راه است، تا آنجا که می‌فرماید:

إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِّلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونََنِي لِأَنْفُسِكُمْ. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۳۱/۹)

[ای مردم] من شما را برای خدا می‌خواهم، درحالی‌که شما مرا برای

خودتان می‌خواهید.

این چنین است که حکومت بر جهان اسلام برای حضرت علی علیه السلام از آب بینی بزی کم‌ارزش‌تر است، مگر آنکه در این امر یاری رساندن به مظلومی گرسنه و دفع شکمبارۀ ظالمی در پیش باشد. (همان: ۲۰۱/۱) طبق این دیدگاه والا، زندگی بی‌اندازه تلخ است برای زمامدار دادگری که شاهد کندن خلخال است که از روی ستم از پای دختری در قلمرو زمامداری‌اش درآورده باشند، گو آنکه آن دختر مسلمان نباشد. (همان: ۲۳۳/۹) زمامدار پارسا و نیرومندی که از زیادی وصلۀ لباس در هنگام ریاست مطلقه‌اش از وصله‌کننده شرمنده می‌گردد (همان: ۷۴/۲)، در حال تعلیم نحوه‌ای از زندگی براساس آرمانی متعالی و معنابخش است.

۲. معناداری زندگی در پرتو آخرت‌باوری

دیدگاه آدمی در مورد رابطۀ زندگی دنیوی و زندگی اخروی در کشف معنای زندگی مؤثر است، به این دلیل که آشنایی با زندگی اخروی دامنه‌ی مفهوم زندگی را از محدوده‌ی دنیا فراتر می‌برد و اعتقاد به اساسی بودن و جاودانی بودن زندگی آخرت و تأثیر انکارناپذیر زندگی دنیوی در سعادت اخروی سیر حرکت کاروان انسانی را به سوی کمال و تعالی رهنمون می‌گردد.

دنیا در متون دینی به معنای ظرف زندگی دنیویⁱ و گاه به معنای مطامع و متاع دنیاییⁱⁱ آمده است و آخرت در نگاه دینی در تضایف با دنیاⁱⁱⁱ نه در تضاد با آن مطرح می‌شود. در دیدگاه دینی، به دنیا و موجودات آن به عنوان تأمین‌کننده آخرت نگریسته می‌شود. چنین برداشتی از دنیا به هیچ‌وجه در تضاد با آخرت نیست. طبق این دیدگاه، دنیا و متاع دنیایی کاملاً بی‌ارزش و مذموم نیست که انسان‌ها هیچ در طلب آن برنیایند و همواره در دوری از آن بکوشند. بلکه دنیا به عنوان هدف نهایی مذموم و به عنوان پُل و راه‌گذر به سوی معنویت و کسب آخرت ممدوح است، چنان‌که بینش صحیح نسبت به آخرت در جهت‌گیری‌های دنیایی و برداشت ما نسبت به زندگی دنیوی مؤثر خواهد بود.

مرگ‌باوری در نگاه امیرمؤمنان (علیه السلام): شناسایی هر حقیقتی هنگامی به‌طور صحیح امکان‌پذیر است که مفهوم مقابل آن حقیقت نیز مورد بررسی قرار گیرد.^{iv} هم-پوشانی و نسبت مرگ و زندگی چنان است که مجهول بودن حقیقت زندگی موجب تاریکی حقیقت مرگ گشته است. با این حال، اگر - بر فرض که -

i. برای نمونه: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي جَعَلْتَ فِيهَا مَعَاشِيَ»؛ خداوند! دنیای مرا که زندگی‌ام در آن است اصلاح کن. (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۸۹/۵) بنابر این سخن موجز، دنیا ظرف معیشت است و چنان‌که معیشت مطلوب است ظرف آن نیز مطلوبیت دارد. در غالب موارد کاربرد قرآنی این کلمه، مراد همین معناست. برای نمونه، رک. کهف: ۴۵؛ یونس: ۲۴؛ روم: ۷.

ii. برای نمونه: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّي وَ لَا مَبْلَغَ عَمَلِي»؛ خدایا دنیا را بزرگ‌ترین مقصود و نهایت دانش من قرار مده. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۲۹/۹۴)

iii. اخوان الصفاء، ۱۴۱۲: ۲۹۴/۳.

iv. اشاره به جمله معروف: لَا تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَضَادِهَا.

حقیقت زندگی روشن گردد، نمی‌توان با یک حساب ریاضی و گفتن «مرگ یعنی منهای زندگی» ماهیت مرگ را مشخص کرد. در مورد حقیقت مرگ، که دالان عبور از کوچه زندگی به حیات پس از مرگ است، امیرمؤمنان علیه السلام - پیروز میدان زندگی و مرگ - چنین فرمود:

كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحُنْهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٍ
مَخْزُونٍ. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۹/۱۱۶)

[ای مردم!] روزگاری از حقیقت مرگ تفتیش و بررسی نمودم. [اما] مشیت خداوندی آن را پنهان داشت. دور باد تفکرات از شناسایی آن! مرگ از معلومات مخفی و مخزون است.

البته، سخن گفتن از آثار مرگ ممکن است. غائله مرگ فرایند پیچیده‌ای است که از جمله حوادث هنگامه آن اجتماع صدها هزار تصاویر از حوادث طول عمر در چند دقیقه به هنگام احتضار است. جمله طلایی حضرت علی بن‌ابی طالب علیه السلام به ظن قوی به همین مطلب اشاره دارد که فرمود:

يُفَكِّرُ فِيمَ أَفْنَى عُمُرِهِ وَ فِيمَ أَذْهَبَ دَهْرُهُ. (همان: ۲۰۱/۷)

شخص در حال جان‌کندن به چیزهایی که عمرش را با آنها سپری نموده و روزگار خود را به پایان رسانده است، توجه می‌کند.

فرزندان آدم، که در طول تاریخ شاهد به خاکسپاری هموعان خویش بوده‌اند و گردنه هراسناک و گریزناپذیر مرگ را در روبرو دیده‌اند، در مقابل جملات حیرت‌آور و عاشقانه حضرت علی علیه السلام مبهوت مانده‌اند. بی‌شک، امیرمؤمنان علیه السلام زندگی را فهمیده بود که کوچک‌ترین هراسی از مرگ نداشته، فرمود:

فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ. (ابن‌ابی‌الحدید،

۱۴۰۴: ۴/۱۲)

سوگند به خدا! هیچ پروایی ندارم که من به سوی مرگ حرکت کنم یا مرگ بر من وارد شود.

بلکه از شوق به مرگ سخن رانده و فرمود:

وَاللَّهِ لَأَبِي أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ. (همان: ۲۳۴/۲۸)

قسم به خدا! هرآینه پسرابی طالب به مرگ از کودکی به پستان مادرش علاقه مندتر است.

و حضرتش کسی است که حقیقت زندگی را با همه لوازم و خواصش شناخته، زندگی در منظر وی هیچ نقطه مجهولی ندارد. پس، مرگ نمی تواند امر تازه ای را به او بشناساند. از این رو، فرمود:

وَاللَّهِ مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ. (همان: ۱۴۳/۱۵)

سوگند به خدا! مرگ چیز تازه ای از امور ناگوار را به من نشان نداده است.

جای تأمل نیست که چرا علی بن ابی طالب علیه السلام در موقع اصابت زخم جانکاهی که رشته زندگی اش را می گسیخت، فرمود: «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۱۱۹/۲)؛ به خدای کعبه قسم! رستگار شدم؟! کسی که مرگ را رهایی از قيود ماده می داند، به مرگ خیرمقدم می گوید. اما این امر، به معنای پوچی حیات دنیوی نیست که پوچی مقوله ای در مقابل معناداری است، درحالی که معنای زندگی برای حضرتش مشخص است، چراکه او به هدفی والا و فراتر از اهداف توهمی مردان دنیا می اندیشد.

اینک، رابطه دنیا و آخرت با استفاده از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام بیشتر تبیین می شود:

۲-۱. دنیای گذرا فرصت آمادگی برای آخرت جاودان و پیش رو: در مقابل انسان، دو مرحله از زندگی قرار دارد: زندگی گذرای دنیوی و زندگی جاودان

اخروی. اما گاهی انسان با وجود آگاهی و اعتقاد به آخرت مشغول دنیای گذرا شده، از آخرت غفلت می‌ورزد. انسان با چشم‌هایی فروبسته، لب بر جام زندگی نهاده، اشک سوزان خود را بر کناره‌ی زرین آن فرو می‌ریزد، تا آنکه ناگاه دست مرگ نقاب از دیدگان او بردارد. مولای متقیان علی علیه السلام در مورد گذرا بودن دنیا می‌فرماید:

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وُكِّتَ حَذَاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُيَابَةٌ كَصُيَابَةِ الْإِنْسَاءِ اصْطَبَّهَا
صَائِبُهَا أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۳۱۸/۲)

هُشیار باشید، دنیا به شتاب می‌گذرد و نمانده است از دنیا مگر ته‌مانده‌ای در کاسه، مانند آن ته‌مانده‌ای که کسی آن را در کاسه ریخته باشد و بدانید که آخرت روی آورده است.

علامه جعفری (ره) در تفسیر فراز اول این فرمایش حضرت امیر علیه السلام می‌نویسد: هر اندازه که فاصله مابین ناظر و جسم متحرک زیادتر باشد، حرکت آن جسم کندتر می‌نماید. حقیقت این است که با اینکه سازنده کشش زمان کارگاه مغز ما است و ما می‌توانیم عبور طناب ممتد زمان را در درون خود احساس کنیم و چگونگی شتاب و کندی آن را به طور مستقیم دریافت نماییم، با این حال، به‌ندرت اتفاق می‌افتد که ما چنین توجه عمیقی به درون داشته و واقعیت گذشت زمان را به‌خوبی دریابیم. آری، فقط در آن هنگام که پس از سپری شدن سالیان عمر به عقب بر می‌گردیم، تا حدودی سرعت گذشت زمان را درک می‌کنیم. (جعفری، ۱۳۷۶: ۲۷۷/۹)

در مکتب توحیدی، هدف از حیات طبیعی و زندگی دنیوی آماده شدن جهت ورود به حیات ابدی و زندگی اخروی است. با این تلقی، دامنه‌ی معنا و مفهوم زندگی گسترده‌تر شده، عُقبی را نیز شامل می‌شود. بدیهی است هراندازه معنای

حیات عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد، روح نامحدود آدمی را عمیق‌تر و بهتر افق می‌کند. از این رو، حضرت علی علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام فرمود:

وَاعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴:

۸۹/۱۶)

ای پسر! بدان همانا تو تنها برای آخرت خلق شده‌ای، نه برای دنیا.

و نیز فرمود:

فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازًا لِتَسْرُدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ
إِلَى دَارِ الْقَرَارِ فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَقَرَّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيَالِ. (همان: ۲۶۹/۸)

همانا دنیا به عنوان سرای ماندگاری شما آفریده نشده است، بلکه گذرگاهی است تا کارهای شایسته را زادِ راه سفر به سرای ثابت بگیرید، و در این راه در تلاش و جهش‌های پی در پی باشید و برای هنگامه سواری و کوچ، مرکب‌ها را آماده نگه دارید.

البته، در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام موضوع بهشت هدف حیات نیست و حتی ترس از جهنم انگیزه او برای عبادت پروردگارش نمی‌تواند باشد، چنان‌که آن حضرت علیه السلام فرمود:

إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَلَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا
لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۴/۴۱)

[بارها!] من تو را نه به طمع بهشت می‌پرستم و نه به جهت ترس از آتش دوزخ بلکه تو را شایسته معبودیت می‌بینم و می‌پرستم.

۳. برخی ویژگی‌های زندگی معنادار

۱. التزام به هدف خلقت: هدف از خلقت انسان عبادت است (ذاریات: ۵۶) و هدفمندی زندگی باید به سوی خداگرایی باشد. اما انحصار معنای عبادت در اعمال مخصوصی که از روی عادت صورت گیرد، با انسان‌شناسی امیرمؤمنان علیه السلام

ناسازگار است. حضرت علی علیه السلام به همان اندازه که به ادای فرایض اهتمام دارد و می‌فرماید: «لَا عِبَادَةَ كَادَاءِ الْفَرَائِضِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۷۶)، در همه حالات، حتی در میدان نبرد، خداگرایی را مقصد خویش قرار می‌دهد و حتی برای هدایت دشمنان ناآگاه خویش دعا می‌کند. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۱/۱۱)

۲. دل‌نبستن به دنیا: دل‌باختگان حیات مادی معمولاً آنچنان اسیر محبت و عشق جلوه‌های فریبنده دنیا می‌شوند که دستگاه‌های ادراکی آنان از درک حقایق بازمی‌مانند و درهای بصیرت و شناخت به روی آنان بسته می‌شوند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد این افراد فرمود:

مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغَشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ وَ
يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَوَلِهَتْ
عَلَيْهَا نَفْسَهُ. (همان: ۲۰۰/۷)

کسی که عاشق و شیدای چیزی شد، چشم او به ناپیایی و شب‌کوری مبتلا می‌شود و قلب و عقل او بیمار می‌شود. پس، او با چشم بیمار می‌نگرد و با گوش غیرشنوا می‌شنود. شهوت‌های دنیاگرایان جامه عقل آنان را دریده و قلب آنها را کشته است و آنها یکسره شیدای عشق به دنیا شده‌اند.

نتیجه آنکه دنیاگرایان با همه وجود به سمت اهداف مادی کوچ می‌کنند و برای آن توشه برمی‌دارند اما انسان‌های بصیر خود را آماده کوچ از دنیا نموده، از این عالم، بهترین توشه را برمی‌دارند.

۳. حرکت و پویایی: یکی دیگر از مؤلفه‌های زندگی معنادار حرکت و پویایی است. حیاتی که امام علی علیه السلام معرفی می‌کند حیاتی ثابت و ایستا نیست، بلکه پویا و متحرک است. انسانی که در مواجهه با حیات آن را امری متغیر و ناپایدار و دارای زشتی‌ها و زیبایی‌ها، و فرازها و نشیب‌ها، و پیروزی‌ها و شکست‌ها می‌-

داند، نباید زندگی را با تمام جلوه‌های گوناگونش انکار کند یا به مبارزه منفی با آن پردازد، بلکه می‌بایست زندگی را با همهٔ این واقعیت‌ها پذیرا بوده، به آن معنا و مفهوم ببخشد.

از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام، صحنهٔ زندگی باید به میدان تلاش و پویایی برای دستیابی به میوه و ثمرهٔ واقعی آن تبدیل شود، نه اینکه دچار رکود و ایستایی گردد و استعدادها و قابلیت‌های فراوان انسان را تباه کند و او را از دستیابی به هدف واقعی حیات محروم نماید. مولای متقیان علی علیه السلام می‌فرماید:

أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمَضْمَارَ وَغَدَاَ السَّبَّاقَ وَالسَّبْقَةَ الْجَنَّةَ وَالْغَايَةَ النَّارَ.

(ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۹۱/۲)

آگاه باشید که امروز زمان تکاپو و آماده‌سازی و فردا روز سبقت است؛

بهشت برای سبقت‌گیرندگان است و سرانجام دوزخ برای واماندگان.

زندگی معنادار از تحرک و پویایی سرشار است و از یکنواختی و پس‌روی دور است. از این رو، در نگاه حضرت علی علیه السلام، آدمی باید چنان زندگی کند که امروزش نسبت به دیروز از ارزشی والاتر و بالاتر برخوردار باشد. آن حضرت علیه السلام فرمود:

مَنْ اعْتَدَلَ يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ ... وَمَنْ كَانَ غَدَهُ تَسْرَ يَوْمِيهِ فَهُوَ مَحْرُومٌ.

(ابن‌بابویه، ۱۴۱۳: ۳۸۲/۴)

هر کس دو روزش برابر باشد مغبون است، ... و هر کس فردایش بدتر

از دو روز قبل او باشد محروم است.

بر این اساس، از آستان کمال برین مطرود است کسی که دیروزش بهتر از امروزش باشد، و زیان‌دیده است کسی که دو روزش مساوی باشد.

نتیجه‌گیری

۱. اعتماد بیش از اندازه به علم و تفکر مدرن برای رفع نیازهای مادی و غفلت از نیازهای معنوی و روحی بشر سبب بروز مشکلی بس بزرگ در زندگی به‌ظاهر سرشار از رفاه و آسایش انسان امروز شده است: خلأ معناداری زندگی.
۲. برخی از اندیشمندان دنیای مدرن برای معنابخشی به زندگی و رهایی از احساس پوچی پیشنهادهای متفاوتی ارائه کرده‌اند؛ این راه‌حل‌ها در دو گروه فراطبیعت‌باور و طبیعت‌باور قابل دسته‌بندی است که می‌توان در نوشته‌ی مستقلی به بررسی و نقد این نظریات پرداخت.
۳. درک و کشف معنای زندگی از نگاه هر کسی متوقف بر درک نگاه او به مفاهیم خدا، انسان، مرگ و زندگی است. حضرت علی علیه السلام، با اعتقاد راسخ به خداوند متعال و شناخت سطح عمیق زندگی، خود را برای سفر به آخرت آماده کرده، در آرامش زندگی می‌کند و به مرگ شوق می‌ورزد.
۴. معناداری زندگی انسان در ارتباط با اعتقاد به وجود خدا و تدبیر هدفمندانه عالم و انتخاب راه صحیح زندگی در امتداد با هدف الهی روشن می‌گردد. چنین تبیینی پاسخ مقبولی را برای آنچه می‌تواند به زندگی معنا بخشد ارائه می‌کند. در این سیستم و دیدگاه است که ویژگی‌های اعتقاد به هدف و پویایی برای رسیدن به سوی هدف مقدس خلقت و دوری از دل‌بستگی به زندگی دنیوی بروز می‌یابد. البته، پیوند وجود خدا و معنای زندگی به عنوان موضوعی مستقل قابل بررسی است.

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۴۰۴). *نهج البلاغه (مع شرح ابن ابی الحدید)*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۸۴۱۳). *من لا یحضره الفقیه*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹). *الإشارات (فی شرح الإشارات للطوسی)*، قم: البلاغة.
۴. استیس، والتر ترنس (۱۳۸۲). «در بی معنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، *تقد و نظر*، ش ۲۹، ص ۱۰۸-۱۲۳.
۵. اخوان الصفا (۱۴۱۲). *رسائل اخوان الصفا و خلاق الوفاء*، بیروت: الدار الاسلامیه.
۶. انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد (۱۳۶۶). *تصنیف غررالحکم و درر الکلم*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۶). *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. _____ (۱۳۸۰). *فلسفه و هدف زندگی*، تهران: قدیانی.
۱۰. جمعی از مترجمان (۱۳۸۸). *جستارهایی در رسانه*، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.
۱۲. حق شناس، علی محمد و دیگران (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر هزاره*، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۳. ذاکر، صدیقه (۱۳۷۷). «نگاهی به نظریه فرنکل در روانشناسی دین»، *قیاسات*، ش ۸-۹، ص ۷۶-۹۵.
۱۴. روویر، ه. (۱۳۵۰). *حیات و هدفداری*، ترجمه عباس شیبانی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۵. سجادی، سید ابراهیم (۱۳۸۵). «پژوهش‌های موضوعی: قرآن و معنای زندگی»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۴۵، ص ۹-۴۷.
۱۶. سجادی، سید جعفر (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات علوم فلسفی و کلامی*، تهران: انجمن حکمت

و فلسفه ایران.

۱۷. سلیمانی امیری، عسکری (۱۳۸۲). «خدا و معنای زندگی»، *تقد و نظر*، س ۸، ش ۳-۴، ص ۹۵-۱۴۴.

۱۸. شرفی، محمدرضا (۱۳۸۴). «تأملی نقدگونه در باب معنای غایی زندگی با تأکید بر دیدگاه ویکتور فرانکل»، *روانشناسی و علوم تربیتی*، س ۵، ش ۱، ص ۲۹-۵۰.

۱۹. علیزمانی، امیرعباس (۱۳۸۶). «معنای معنای زندگی»، *نامه حکمت*، س ۵، ش ۱۰.

۲۰. متز، تدئوس (۱۳۸۲). «آثار جدید درباره معنای زندگی»، ترجمه محسن جوادی، *تقد و نظر*، ش ۲۹.

۲۱. مجلسی [علامه]، محمدباقر (۱۴۰۴). *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۲۲. محدث نوری (۱۴۰۸). *مستدرک الوسائل*، قم: مؤسسه آل‌البیت.

۲۳. مکتبدار، علیرضا، پایان‌نامه «معنای زندگی از نگاه امام علی (علیه‌السلام) با تأکید بر آراء علامه جعفری»، قم: دانشگاه معارف اسلامی.

۲۴. موسوی، سیدمحمود (۱۳۸۲). «معنای زندگی؛ گزارشی از یک کتاب»، *تقد و نظر*، ش ۲۹-۳۰، ص ۲۱۷-۲۶۵.

25. Giddens, Antony (1994). *Beyond Left and Right*, Cambridge: Polity Press.

26. Friedman, J. (1994). *Cultural Identity and Global Process*, London: Say Press.